

سرمقاله

✱ امروز سالروز رخدادی در تاریخ معاصر ایران است که نباید ونمی توان به سادگی از کنار آن گذشت؛ کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ که دولت وقت ایران را سرنگون کرد و شاه فراری را دوباره بر تخت نشاند. دولتی که نفت را از چنگ انگلیسی ها درآورده بود و در برابر فشار و تهدیدهای لندن، به آمریکا اعتماد کرد و به آن پناه برد. پاسخ آمریکایی ها به ساده اندیشی دولت وقت، خیانتی تمام عیار بود که برای ایران و ایرانیان، هزینه ای سنگین و دراز مدت داشت. آمریکا دولتی را در ایران سرنگون کرد نه داعیه اسلام داشت و نه «مرگ بر آمریکا» می گفت و نه انقلابی بود و نه دنبال نفوذ منطقه ای و نه هیچکدام از بهانه هایی که امروز برای دشمنی با ایران به آن متوسل می شوند. نه تنها چنین بهانه هایی وجود نداشت، بلکه حتی دولت وقت قصد تکیه بر آمریکا را داشت! اما منافع آن زمان آمریکا اقتضا می کرد که حتی چنین دولتی هم سرنگون شود و بر ایران حکومت نکند و با سلطنتی جایگزین شود که درست نوکر و مطیع آنها باشد و از صدر تا ذیل سیاست های کاخ سفید را پیش ببرد و منافع غرب را تضمین و تامین کند.

آمریکا چند دهه با انواع و اقسام ترندهای رنگارنگ کوشید این واقعیت ها و درس های ماندگار تاریخ معاصر را دفن و خود را در چشم و ذهن ایرانیان بزرگ کند. مدعی بود که با ایران دشمنی ندارد و آنچه میان دو کشور در جریان است، محصول سیاست ها و رفتار جمهوری اسلامی ایران است و برای اثرگذاری بر افکار عمومی، تسخیر لانه جاسوسی در سال ۱۳۵۸ را نقطه شروع اصطکاک و خصومت میان تهران و واشینگتن معرفی می کرد. دشمنی خود با ایران را توهم می خواند و در این مسیر فریبکارانه از چیدن سفره هفت سین و ارسال پیام نوروزی و برپایی سیرک هایی از این دست نیز نمی گذشت.

جنگ تحمیلی اخیر که رژیم صهیونیستی به نیابت از آمریکا علیه ایران به راه انداخت و آمریکا خود علناً در آن شرکت جست، تمام رشته های آنان در این زمینه را پنبه کرد و غبار را از جلوی چشم افکار عمومی کنار زد و یک بار دیگر ماهیت واقعی آنان را تمام و کمال آشکار کرد و نشان داد آمریکای ۱۴۰۴ همان آمریکای ۱۳۳۲ است و اگر بتواند از هر ابزاری برای تسلیم دوباره ایران و تسلط بر آن استفاده می کند. آمریکا عوض نشده است اما ایران، دیگر ایران آن دوران نیست که بتواند مانند تابستان سال ۱۳۲۰ آن را اشغال کنند و درباره سرنوشت کشور تصمیم بگیرند؛ حاکمی که فقط برای مردمش قلدر بود را بفرستند آنسوی دنیا به تبعید و پسر وابسته تر را بر کرسی حکومت بنشانند. و با مانند تابستان سال ۱۳۳۲ با چمدانی دلار و یک مشت اراذل و اوباش سرنوشت ملتی را عوض کنند. مشکل آمریکایی ها این است که هنوز هم خواب آن ایران را می بینند و پنبه دانه می جوند. ✱

سوغات آمریکا؛ یک چمدان کودتا

پیام صوتی آقای مهدی دافعیان، یک شهروند ایرانی خطاب به نیروهای مسلح ایران:

الله اکبر؛ این صدای ملت ایران است. نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران! ای فرزندان دلاور ملت آگاه و شجاع ایران زمین! ملت یکپارچه پشتیبان و دعاگوی شماست. دستورات فرماندهی معظم کل قوا را موبه موا اجرا کنید که فتح و پیروزی نزدیک و از آن مؤمنان است. «ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم»



KHAMENEI.IR | فارسی
@Khamenei_fa

امروز جوان ما با مسئله «خودباوری»، با مسئله «ما میتوانیم»، با مسئله «مقاومت»، با مسئله «ادامه ی راه» آشنا است، ذهنها و دلها آشنا است؛ این کار را امام بزرگوار کرد، لذا هویت انقلاب حفظ شد.

یک ایران، همدل است



یاد قهرمان شهید

جمعی از اهالی شهرستان سنقر استان کرمانشاه با حضور در مقابل منزل شهید والا مقام علیرضا عباسی، از دلاوری ها و رشادت های این رزمنده قهرمان ایران، در جنگ ۱۲ روزه تحمیلی تجلیل کردند.

این شماره روزنامه تقدیم میشود به شهید محمدرضا لا جوردی



من بعد از جنگ

ریشه های سرخ

چهره اش جوانتر نشان میداد؛ اما کمرش خمیده بود. صدای مردانه اش خش دار بود و سرودستش باندپیچی شده. اصرار داشت که از نوار زرد رنگ بگذرد و وارد ویرانه ها شود. اشک می ریخت، ناله می کرد و به سروصورتش می کوبید. ماشین های آواربرداری، نیروهای پرتعداد امداد و سگ های جستجوگر زیر آفتاب داغ اول تیرماه ۱۴۰۴ در کندوکاو و رفت و آمد بودند. گویی صدای «اجازه ندارید برید داخل» و هشدار مأموران امنیتی به گوشش نمی رسید. چند قدم رفت و به زمین افتاد و دوباره و چندباره، بالاخره خودش را به میان آوار سنگین خانه های ویران شده رساند. هاج و واج به این طرف و آن طرف سر می چرخاند. معلوم بود میان این همه هیچ به دنبال چیزی می گردد! بی سیم را خاموش کرد و به سمتش رفت. به عقب برگشت؛ - «عزیزانم رو کجا بردند؟ زنم، دخترم، پسر!» تسلیت گفتم و دیگر جواب بیشتری برای سوالش پیدا نکردم. خودش بود؛ مردی در همان قاب شکسته عکس خانوادگی. با یک تماس، از بخش جمع آوری مدارک و مستندات خواستم که اسناد مرتبط به این خانواده را برایشان بیاورند.

کیسه سبکی که تنها ۲ شناسنامه پاره شده و یک گذرنامه تازه صادره در آن بود. نگاهی به پاسپورتش انداخت و چشمهایش پر آب شد؛ - «دیگه به کارم نمی آد. عزیزانم! برای این خاک ریشه شدن؛ من کجای دنیا می تونم سبز باشم.»

فرخری حاجی